



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۹)﴾

جریان اختلاف و اتفاق در مباحث گوناگون مطرح است بخشی از اینها در سایه آیات گذشته بازگو شد
اختلاف چیز بدی است اتفاق چیز خوبی است از مسائل اخلاقی است بسیاری از برکات در سایه اتحاد و اتفاق
حاصل می شود بسیاری از عذابها و درکات و نعمتها در اثر اختلاف پدید می آید و مانند آن که این نیازی به شرح
ندارد آنچه که فعلاً مطرح است و باید بر قرآن کریم عرضه بشود و جزو مسائل روز هم هست همین جریان کثرت
گرایی دینی، اختلاف قرائتهای دینی پلورالیزم دینی به اصطلاح و مانند آن است که آیا اینها درست است یا درست
نیست قرآن از آن جهت که کتاب الهی است إلى يوم القيامة و مدعی هدایت بشر است إلى يوم القيامة و همه مکاتب
را زیر نظر دارد إلى يوم القيامة لازم است هر فکری و اندیشه ای که پدید آمد بر کتاب الهی عرضه بشود چون این
میزان قسط است اگر مطابق آن بود حق است و اگر مباین آن بود باطل است بنابراین نمی شود گفت که این کثرت
گرایی را این پلورالیزم دینی را این قرائتهای مختلف را ما نمی توانیم بر قرآن عرضه کنیم بلکه هم می شود و هم باید.
اصل مطلب این است که آیا همه ادیان حق است همه مذاهب حق است همه برداشتها حق است، یا فقط يك دين
حق است يك مذهب حق است يك برداشت صدق است و بقیه درست نیست برای تفکیک این مسائل لازم است که
محور اصلی بحث قرآنی روشن بشود مسئله پلورالیزم سیاسی اجتماعی و اخلاقی و حقوقی، اینها از بحثهای قرآنی و

دینی جداست ما با بشرهای متنوع و گوناگونی در روی زمین باید زندگی مسالمت آمیز داشته باشیم مادامی که کسی تهاجمی نسبت به ما ندارد ظلمی نسبت به ما روا نداشته است ما باید با آنها زندگی مسالمت آمیز داشته باشیم این يك اصل کلی است که هم دلیل عقلی بر آن است هم دلیل نقلی یعنی کسانی که مثل ما فکر نمی کنند شیعه نیستند یا مسلمان نیستند یا موحد نیستند مادامی که مزاحم ما نشدند ظلمی به ما نکردند توطئه ای علیه ما ندارند ما نسبت به آنها يك زندگی مسالمت آمیزی باید داشته باشیم آیه سوره مبارکه ممتحنه که بارها خوانده شد ناظر به همین است در آن سوره مبارکه فرمود به اینکه ﴿لَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ﴾ یا لم يظاهر على إخراجكم ﴿أَنْ تَبْرُوهُمْ وَتَقْسُطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ فرمود به اینکه آیه هشتم سوره مبارکه ممتحنه است ﴿لَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبْرُوهُمْ وَتَعْتَدُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾ کفاری که کاری با شما نداشتند نه سابقه سوء داشتند نه لاحق سوء دارند نه قبلاً در قتل و تبعید و مهاجرت شما سهمی داشتند نه الآن در صدد آزار و اذیت شما هستند کاری با شما ندارند کافر هستند ولی کاری با شما ندارند خداوند نهی نمی کند شما را از اینکه نسبت به اینها احسان و نیکی کنید نهی نمی کند رابطه تان را برقرار کنید رابطه احترام متقابل بدون دخالت در کار یکدیگر نسبت به اینها احسان هم بکنید نیکی هم بکنید و عادلانه رفتار کنید ﴿أَنْ تَبْرُوهُمْ وَتَقْسُطُوا إِلَيْهِمْ﴾ نفی نمی کند بلکه در ذیل فرمود ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ خدا مقسط را یعنی کسانی را که اهل قسط و عدل هستند را دوست دارد نسبت به اینها اهل قسط و عدل باشید این می شود کثرت گرایی سیاسی اجتماعی به اصطلاح پلورالیزم سیاسی اجتماعی این يك چیزی است حق و خارج از بحث کنونی، مسائل خاص خودش را دارد این فقط متن حرف است که این از بحث ما بیرون است آنچه که سازمان ملل می گوید حق است بالاخره الآن شش میلیارد بشری که روی زمین زندگی می کنند اینطور نیست که همه اینها

حاضر باشند که يك دين را قبول بکنند اينطور نيست ذات اقدس اله هم به پيغمبر صلی الله عليه و آله و سلم فرمود شما موظف هستيد که تبليغ بکنيد ولی اينها باور نمی کنند حالا شما خودت را خسته نکن ﴿وَلئن اُتيت الذين اُتوا الكتاب بكل آية ماتبعوا قبلتك﴾^۱ شما اگر چندين معجزه هم بياوريد ديگر يهودی مسلمان نمی شود ولی شما اتمام حجت را بکن ﴿ماتبعوا قبلتك﴾ حالا با گوشت و پوست و خونس اين يهوديت عجيب شده است ﴿ماتبعوا قبلتك﴾ ولی تو برهان اقامه کن ﴿معذرة إلى ربکم﴾^۲ برهان اقامه کنيد حجت اقامه بکنيد ﴿ليهلك من هلك عن بينة ويحيى من حي عن بينة﴾^۳ شما کار خدا را به خدا واگذار کنيد اين در قيامت است و مسئله کلامی، کار خدا را در دنيا به عهده نگیريد اين شش ميليارد بشر يك جور فکر کند نيست اما بالاخره با هم بايد زندگي بکنند ديگر فرمود آنهايي که کافرنند کاری با شما ندارند نه شما تنها کاری نداشته باشيد با آنها بلکه نسبت به آنها اهل قسط و عدل باشيد پس کثرت گرايي سياسی، کثرت گرايي اجتماعي، به اين معنی که احترام متقابل باشد زير بار آنها نرويد و نسبت به آنها احسان بکنيد عدل و قسط را رعايت کنيد چيز خوبی است و از بحث ما بيرون است کثرت گرايي تجاری هم اينطور است که زير مجموعه همين است داد و ستد کردن، تجارت کردن، خريدن، فروختن صادرات، واردات، با کافر، غير کافر جايز است اينکه حالا چه پاك است چه نجس است آن يك برنامه داخلی است که حوزه اسلامی بايد آن را مشخص بکند اين هم يك فصلی است پس ضوابط بين الملل چه در بخش اقتصاد، چه در بخش سياست، چه در بخش اجتماع، اينها کثرت گرايي است و پلوراليزم است و تعدد پذيري است و راه خاص خودش را دارد با شرايط مخصوص و رأساً از بحث ما بيرون است آنچه که اين سالهای اخير مطرح شده است و آيه ناظر به

۱ - بقره، ۱۴۵.

۲ - اعراف، ۱۶۴.

۳ - انفال، ۴۲.

آن است همین کثرت گرایی دینی است پلورالیزم دینی است آیا هر دینی حق است آیا هر مذهبی حق است آیا هر برداشتی حق است خود ادیان حق هستند یا يك دين حق است قرائتها همه حق هستند یا يك قرائت حق است برداشتها هم حق هستند یا يك برداشت حق است گاهی به آیات قرآنی احیاناً استشهاد می‌کنند حالا انگیزه‌هایشان چه بود مطلب دیگر است ما ببینیم که اصلاً کثرت به این معنی در مسائل دینی راه دارد یا ندارد گاهی هم به بعضی از آیات سوره مبارکه بقره و مائده استشهاد می‌کنند که ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مِنْ آمَنْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾^۴ و یؤمن بالله و یوم الآخرة عمل صالحاً ﴿فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾^۵ کذا و کذا احیاناً به این آیات استشهاد می‌کنند که اگر کسی به خدا معتقد باشد به قیامت معتقد باشد و کار صالح بکند اسهل نجات است آن انگیزه‌هایشان که باید جداگانه بحث بشود این هم شواهدشان آیا قرآن کریم این را امضا می‌کند یا ابطال می‌کند این قرائتها را ابطال می‌کند یا امضا می‌کند این برداشتها را ابطال می‌کند یا امضا می‌کند آنچه که از قرآن کریم برمی‌آید این است که بالاخره دين يك سلسله قوانین و عقاید و مقرراتی است که از يك جایی گرفته شده و آن جا هم نظام تکوین است در تکوین خدا هست و جهان است و انسان است و ربط انسان و جهان که این مثلث مخلوق خدای سبحان است یعنی خداوند جهان را، انسان را، پیوند بین انسان و جهان را آفرید بخشی از آیات قرآن کریم ناظر به این است که خدا حق است این حق در مقابلش، باطل نیست در مقابلش، عدم است چون حق و باطل، عدم و ملکه‌اند وقتی عدم و ملکه شدند اجتماعشان محال است ولی ارتفاعشان محال نیست ممکن است يك جا نه ملکه باشد نه عدم مثل عمی و بصر یا علم و جهل، علم و جهل نقیض هم نیستند که همانطوری که جمعشان محال است رفعشان محال باشد عمی و بصر اینچنین است فقر و غنا اینچنین است حق و باطل اینچنین است

صدق و کذب اینچنین است اینها عدم و ملکه هستند نه نقیض هم چون عدم و ملکه هستند تقابلهشان در اجتماع ظهور می‌کند نه در ارتفاع یعنی يك چیزی هم ملکه باشد هم عدم محال است اما نه ملکه باشد نه عدم محال نیست مثلاً اعمی و بصر، بینایی و نابینایی این در يك مورد لائق است مثل حیوان یا انسانی که چشم دارد اما سنگ نه اعمی است نه بصیر برای اینکه زمینه بینایی ندارد اینجا ارتفاع نقیضین نشده برای اینکه باید زمینه باشد چیزی که شأنیت دیدن دارد یا می‌بیند یا نمی‌بیند اگر می‌بیند که بصیر است نمی‌بیند که اعمی است و حجر و مدر اصلاً شأنیت دیدن ندارند فقیر و غنی هم همینطور هستند عالم و جاهل هم همینطور هستند انسان و امثال انسان که شأنیت دانستن دارند بالاخره یا می‌دانند یا نمی‌دانند انسان یا عالم است یا جاهل اما حجر و مدر اینها نه عالمند نه جاهل برای اینکه شأنیتش را ندارند فقیر و غنی همینطور است و امثال ذلك عدم و ملکه اجتماعشان محال است ولی ارتفاعشان محال نیست خدا حق است در مقابل خدا باطل به معنای عدم است نه باطل، عدم ملکه يك جایی نه خدا باشد نه باطل اینچنین نیست خدا حق است مقابل او باطل به معنای عدم ملکه نیست باطل به معنای عدم است ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنْ مَا يُدْعَوْنَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ﴾^۶ هر چه غیر خدا شد عدم است چرا؟ اینکه در سوره مبارکه عنکبوت در سوره مبارکه لقمان از خدا به عنوان حق مطلق یاد شده است برای اینکه او يك حقیقت نامتناهی است يك، بیرون از نامتناهی عدم است جایی باشد که بگوییم این خارج از محدوده نامتناهی است معلوم می‌شود که ما نامتناهی را محدود فرض کردیم متناهی فرض کردیم بیرون از او هم يك چیزی است ولو آن چیز باطل باشد باطل عدم ملکه ولی چون ذات اقدس اله نامتناهی است بیرونی ندارد خارج از ذات اقدس اله يك جایی خدا نباشد محال است اگر او يك حقیقت نامتناهی است يك جایی که خدا نباشد یعنی چه؟ پس در مقابل

خدا عدم است نه يك چیزی هست که باطل باشد که عدم ملکه باشد نه عدم مطلق است پس خدا دو برغی دارد

فرض دو محال است نه مفروض محال است نه فرض المحال است فرضی است که محال است برای اینکه فعل او و فیض او طوری است که همه جا را پر کرده و در رفته و چه برسد به ذات او که احدی به او دسترسی ندارد فیض او «داخل فی الاشياء لا بالممازجة... به ذات او که دسترسی که نیست پس خدا واحد لا شريك له این يك، آنچه که حق است از این خداست که این هم در سورة مبارکه آل عمران آمده هم در سورة مبارکه بقره آمده که بحثهایش گذشت ﴿الحق من ربك﴾^۷ این حق، حق فعلی است یعنی هر چه حق است در جهان امکان اگر تکوین است حق تکوینی است از اوست حق تشریعی است از اوست دین حق است از اوست مذهبی حق است از اوست قول حق است فعل حق است کار حق است سنت حق است از اوست ﴿الحق من ربك فلا تكونن من الممتزجين﴾^۸ این دو، پس حق از خداست حالا باید ببینیم این حق که از خداست مثل خدا واحد لا شريك له یا حق نسبی است و کثیر است حق کثیر است اما کثرتی که به وحدت برگردد نه کثرتی که به وحدت برنگردد يك کثرتی است که به وحدت برمی گردد از سنخ همان واحد است مثل اینکه نور کثیر است بالاخره درجات مختلفی برای نور هست درجه ده نور، درجه صد نور، درجه هزار نور، این انوار درجات نورند اما همه شان نورند اینچنین نیست که بعضیها در مقابل بعضیها باشند همه شان نورند منتهی بعضی ضعیف، بعضی قوی، بعضی اقوا. ما حق داشته باشیم که کثیر باشد بلکه داریم برای اینکه درجات علوم فرق می کند درجات معارف فرق می کند درجات بهشت فرق می کند درجات انبیا و اولیا فرق می کند فضلنا بعض النبیین علی بعض هست ﴿تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض﴾^۹ هست و مانند آن

۷ - بقره، ۱۴۷.

۸ - بقره، ۱۴۷.

۹ - بقره، ۲۵۳.

لهم درجات هست هم درجات هست و مانند آن اما اینها مقابل هم باشند يك چنین چیزی نیست مناقض هم باشند
 مباین هم باشند اینچنین نیست چون همه اینها از يك چیزند و همه اینها آیت همان يك چیزند اگر ﴿الحقّ من ربّك﴾^{۱۰} و اگر حق آیت و علامت الله است دیگر نمی توانند این حقوق یعنی حق به این معنی مناقض هم مباین هم
 باشند چون همه نشانه يك ذاتند آن ذات که دیگر متعدد نیست پس این حقها مباین هم نیستند رو در روی هم
 نیستند آن وقت هم کدام دیگری را هم تأیید می کنند اینها درجات گوناگون يك واقعیت است پس ما يك کثرتی
 داریم به وحدت برمی گردد نه کثرت رو در رو این هم مطلب سوم پس حق محض خداست واحد لا شريك له فعل
 هر چه هست چه در تکوین چه در تشریع چه در قول چه در گفتار چه در رفتار هر چه حق است از اوست
 ﴿الحقّ من ربّك﴾^{۱۱} این مطلب دوم و این مطلب سوم هم روشن شد که حق کثیر هست اما از يك سنخ است مباین
 هم، رو در روی هم، مناقض هم نیست مطلب چهارم آن است که آیا حق نسبی است یا نسبیت درکار نیست معنای
 نسبیت آن است که يك واقعیتی فی نفسه ندارد نسبت به افراد فرق می کند مثلاً این ستون مسجد یا آن دیوار، این
 ذاتاً نه نزدیک است نه دور، بلکه به اختلاف نساب و احوال و اضافات فرق می کند نسبت به بعضیها نزدیک است
 نسبت به بعضیها نزدیکتر نسبت به بعضیها دور و نسبت به بعضیها دورتر این قرب و بعد یا یمن و یسار یا امام و
 خلف اینها با اضافات فرق می کند اینطور نیست که حالا این فی نفسه يك چیزی باشد فی نفسه دیوار است فی نفسه
 سنگ است اما حالا فی نفسه قریب است یا بعید فی نفسه یمن است یا یسار فی نفسه امام است یا خلف این فی نفسه
 نیست این به اضافه فرق می کند آیه حق در واقع فی نفسه يك چیز ثابتی است یا به نسبتهای افراد فرق می کند مثلاً
 این معدن مس یا طلا یا زغال سنگ یا معادن دیگر این نسبت به این مهندس به شکل این معدن نسبت به فلان

مهندس بشود فلان معدن نسبت به فلان مهندس بشود فلان معدن یا معارف دینی فلان کسی که در قدم و حدوث عالم فکر می‌کند یا درباره عصمت یا عدم عصمت می‌اندیشد یا درباره تساوی یا عدم تساوی زن و مرد فکر می‌کند هر کسی هر چه واقعیتی ندارد نسبت به اینها حقوق فراوان است که حق نسبی است یا نه مطلق است به اصطلاح ما مصوبه هستیم یا مخطئه، یعنی در واقع يك حق ثابتی هست که بعضیها درست می‌فهمند و بعضیها درست نمی‌فهمند یا نه هر که هر چه فهمید، فهمید و نسبت به او حق است مثل اینکه این دیوار فی نفسه نه نزدیک است نه دور نه بین است نه یسار نه امام است نه خلف هر کسی با او در هر جای او قرار بگیرد يك نسبتی برقرار می‌کند اگر يك قدری جلوتر برود می‌شود نزدیک اگر دورتر باشد می‌شود دور اگر با يك طرف قرار بگیرد می‌شود بین اگر در طرف دیگر قرار بگیرد می‌شود یسار اگر در جلو قرار بگیرد می‌شود امام در پشت سر قرار بگیرد می‌شود خلف و گرنه امام و خلف و بین و یسار و قرب و بعدی در خارج نیست هر که هر جا قرار بگیرد همانطور می‌شود مصوبه همین را می‌گویند واقعیتی در کار نیست هر کس هر جور فهمید همانطور واقع خواهد بود واقع همان است یا نه هر چیزی فی نفسه يك واقعیتی است منتهی برداشتها متعدد است حالا کدام حق است کدام باطل، مطلب دیگر است پس حق نسبی نیست حق مطلق است هر چیزی فی نفسه خودش، خودش را بگیرد اگر این زغال سنگ است فی نفسه زغال سنگ است اگر این طلاست فی نفسه طلاست اگر اینجا آب است فی نفسه آب است منتهی آن مهندس زمین شناس گاهی درست می‌فهمد گاهی درست نمی‌فهمد گاهی با رده‌ها و رگه‌های خاك بررسی می‌کنند ارزیابی می‌کنند يك مهندس می‌گوید اینجا معدن مس است یکی می‌گوید اینجا معدن زغال سنگ است اینطور نیست که آنکه در زیر این خاك است تابع تشخیص این مهندسان باشد که آنکه زیر خاك است همان است که هست وقتی این پرده برداشته شد معلوم می‌شود که درست گفت که درست نگفت که درست فهمید که درست

نفهمید پس هر چیزی فی نفسه حق است و فی نفسه ثابت است و نسبیت در حق نیست واقع نسبی نیست واقع هر چه هست خودش است این يك بحث، می ماند مسئله معرفت و برداشت و قرائت البته معرفتها نسبی است بعضیها اینطور می فهمند بعضیها آنطور می فهمند اما هر که هر چه فهمید درست فهمید یا نه لااقل یکی درست است و بقیه غلط است چون ما مخطئه هستیم و قرآن کریم علم را مطابق با آن واقع می داند و واقع هم یکی است ولاغیر و تغییر پذیر نیست پس اگر ده تا زمین شناس، ده تا فتوا درباره معدن زیر این خاك بدهند یکی درست است بقیه اشتباه است این درباره طبیعت اگر يك بیماری را به يك بیمارستانی بردند ده تا متخصص، ده تا نظر دادند یکی درست است بقیه اشتباه است و اگر ده تا فقیه از يك روایت ده تا برداشت کردند یکی درست است بقیه نادرست اینطور نیست که واقع تابع فهم و قرائت و معرفت و مهندس و طبیب باشد واقع، واقع است پس فتحصل که آن حق محض، حق بالذات، ذات اقدس اله است واحد لا شريك له يك، و هر چه در نظام تکوین و تشریع به نام حقیقت و اعتبار خارجی، قول و فعل و گفتار و رفتار اگر حق است از اوست ﴿الحق من ربك﴾^{۱۲} این دو، و هر چه که در جهان خارج است فی نفسه همان است يك نفسیتی دارد که تغییر پذیر نیست با نسبتها عوض نمی شود واقعیت نسبی نیست حقیقت نسبی نیست هر حقی و هر واقعی سر جای خودش است این سه، برداشتها، معرفتها، قرائتها، مختلف است بله مختلف است ممکن است يك عده ای در درك يك واقعیت چند تا فتوا بدهند این چهار یا پنج و چون واقعیت با معرفت اهل معرفت فرق نمی کند لذا نسبیت در معرفت از نظر صحت و خطا هم خطاست اینچنین نیست که این معرفت نسبت به این آقا صحیح باشد این معرفت نسبت به آن آقا صحیح باشد نخی این معرفت نسبت به این آقا صحیح است این معرفت نسبت به آن آقا اشتباه است این آقا بد فهمید منتهی اگر بیراهه آمد در قیامت

عذاب می‌شود اگر نه مجتهدانه آمد روشمندانه آمد فللمخطیء أجر واحد این سی چهل سال درس خوانده حالا اینجا بد فهمید اینطور نیست که پیراهه رفته باشد که به راه آمده ولی در بین راه مانده این يك اجر دارد آن مجتهدی که اشتباه کرده يك اجر دارد آن مجتهدی که به مقصد رسیده دو تا اجر دارد حالا فرق نمی‌کند مجتهد فقه و اصولی باشد یا مجتهد طب و هندسه باشد اگر برای رضای خدا طیب و مهندس شد برای رضای خدا باید مشکلات کشور را حل بکند این واجبات توصلی اگر قصد قربت باشد خوب ثواب دارد دیگر گرچه آن تعبدی نیست اما اگر برای رضای خدا باشد و قصد قربت کند ثواب دارد بنابراین نسبیت نه در واقعیت و حقیقت است نه در معرفت به این معنی که این معرفت نسبت به این شخص صحیح باشد این معرفت نسبت به آن شخص صحیح، این قرائت نسبت به این شخص صحیح باشد آن قرائت نسبت به آن شخص صحیح بلکه واقعیتها نسبی نیست، معرفتها هم نسبی نیست بلکه این معرفت نسبت به این شخص چون مطابق با معروف است و واقع است حق است و صحیح، آن معرفت غلط است اشتباه است منتهی ما باید ببینیم که آیا این معرفت غلط نسبت به این آقا حجت است یا نه بین صحت و حجت فرق است صحیح نیست غلط است باطل است چون علم او مطابق با معلوم نیست این غلط است اشتباه است اما حالا حجت است یا نه بله اگر روشمند بود يك مجتهد سی چهل سال زحمت کشیده بود تلاش و کوششی کرده، کوتاهی نکرده، منتهی به مقصد نرسیده بین او و بین خدای او حجت است خدا از او می‌گذرد از مقلدان او هم می‌گذرد به همه اینها يك ثواب می‌دهد اینطور نیست که به او ثواب بدهد به مقلدانش ثواب ندهد که به همه ثواب می‌دهد و اگر چنانچه مطابق با واقع بود که دو ثواب می‌دهد به این مجتهد اینچنین نیست که حالا سی چهل سال زحمت کشیده و هیچ کوتاهی نکرده حالا يك چیزی را بد فهمیده، خدا چیزی به او عطا نکند بین حجت که مطلب پنجم یا ششم است با صحت فرق می‌کند حجت بله نسبی است این مطلب برای این مرجع حجت است این

مطلب برای آن فلسفی حجت نیست برای اینکه او این را باطل می‌داند ما باید ببینیم این پلورالیزم این کثرت گرای، این قرائت دینی نه سیاسی این محورش کجاست این آقایانی که می‌گویند پلورالیزم دینی یعنی چه یعنی دین متعدد است واقعاً؟ مذهب متعدد است واقعاً؟ معرفت متعدد است واقعاً؟ یا حجت متعدد است واقعاً؟ اگر حجت متعدد است واقعاً باید روشمند باشد مثل اختلاف مراجع و فقها از آن‌که بگذریم نه معرفتها نسبی است که مثلاً يك معرفت نسبت به این آقا مطابق باشد مخالف او نسبت به دیگری آن هم موافق حق باشد آن هم صدق باشد صدق و کذب نسبی نیست صحت و بطلان نسبی نیست صحت و بطلان معرفتی، مثل اینکه خود واقعیت نسبی نیست حجیت بله نسبی است این معرفت نسبت به این شخص حجّت است همین معرفت و همین فتوا نسبت به دیگری حجّت نیست و مادامی که اختلاف در حدّ حجیت است هیچ آسیبی نمی‌رساند لذا می‌بینید دو تا مجتهد به یکدیگر اقتدا هم می‌کنند حالا منتهی در صورتی که آن مورد اختلاف عمل نشود اگر در صورتی که علم وجدانی باشد مثلاً يك کسی می‌گوید تسبیحات اربعه يك بار کافی است در رکعت سوم و چهارم ولی عملاً به آن احتیاط عمل می‌کند یا استحبابش، مستحب را عمل می‌کند سه بار این تسبیحات اربعه را ذکر می‌کند خوب آن مجتهد به این مجتهد اقتدا هم می‌کند اینطور نیست که مشکلی داشته باشند که اما اگر خدای ناکرده از این مراحل گذشت به جای دیگر رسید آن البته بار سیاسی خاص خودش را خواهد داشت ذات اقدس اله می‌فرماید به این‌که این مراحل که شما گذرانید يك قدمی هم در انسان شناسی بزنید ببینید ما این دین را برای که می‌آوریم خوب خدا که یکی است لا شريك له این خدای واحد که چند جور حرف نمی‌زند که کسی چند جور حرف می‌زند که علمش محدود باشد اگر کسی ازل و ابد در دست اوست این چند جور حرف نمی‌زند اگر کسی خدای ناکرده قصد توطئه و اینها داشته باشد چند جور حرف می‌زند اما اگر کسی تمام سراسر گیتی سپاه و ستاد او هستند ﷻ جنود السموات

والأرض»^{۱۳} او هم که محال است خلاف بگوید پس ﴿الحقّ من ربّك﴾^{۱۴} می‌ماند انسان شناسی که آیا انسان اعصار مختلف مختلف هستند انسان اقلیمهای گوناگون مختلف هستند انسان نژادهای گوناگون مختلف هستند یا نه اینها اختلافات عرضی است انسان در هر عصری در هر مصری در هر نسلی باشد انسانیت او يك چیز است و دین هم برای انسانیت او آمده نه برای رنگ او پوست او زبان او زمان او قد و قیافه او قد و قیافه او را منهاج و شریعت تعیین می‌کند نه دین فرمود به اینکه ما دین را برای انسان آوردیم چون انسان يك حقیقت است همان که انسان را آفرید فرمود انسان يك حقیقت است فرمود به اینکه نه در گذشته نه در آینده ما دو جور انسان را خلق نمی‌کنیم این آیه ۳۰ سوره مبارکه روم این است که ﴿فأقم وجهك للدين حنيفاً فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله﴾ این لای نفی جنس است فرمود این با فطرت توحیدی آفریده شده این عوض شدنی نیست نه من عوض می‌کنم نه دیگری، دیگری عوض نمی‌کند چون قدرتش را ندارد من عوض نمی‌کنم چون او را به احسن تقویم آفریدم از این بهتر؟ چه جور عوض بکنم؟ لذا با نفی جنس فرمود ﴿لا تبديل لخلق الله﴾ چه اینکه درباره کلمات الهی هم فرمود ﴿لا مبدل لكلمات الله﴾^{۱۵} اگر ﴿لقد خلقنا الإنسان في أحسن تقويم﴾^{۱۶} از این زیباتر دیگر ممکن نیست نه ما عوضش می‌کنیم نه دیگری، دیگری که قدرت ندارد ما هم که او را به احسن تقویم آفریدیم اینچنین نیست که حالا بعداً بر علم ما افزوده بشود که هنرمندانه‌تر انسان بیافرینیم که همین است به او گفتیم اگر بخواهی فرزند صالح تربیت کنی از مال حلال تهیه کن این را مرحوم صاحب وسائل رضوان الله تعالی علیه در کتاب شریف وسائل نقل کرده ائمه عليهم السلام فرمودند «إنّ الكسب الحرام يبين في الذرية» فرمودند مال حرام اگر کسی به

۱۳ - فتح، ۴.

۱۴ - بقره، ۱۴۷.

۱۵ - انعام، ۳۴.

۱۶ - تین، ۴.

خانه ببرد در ذریه ظهور می‌کند خوب همین مال بالاخره نطفه و فرزند می‌شود می‌شود ﴿شَارَكِهِمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ﴾^{۱۷} این شَارَكِهِمْ فِي الْأَوْلَادِ اینطور نیست که در نکاح شَرِیک باشد همین است دیگر بنابراین فرمود از این بهتر و زیباتر ممکن نیست که فرمود من احسن الخالقینم پس معلوم می‌شود احسن المخلوقین هستی دیگر اگر ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾^{۱۸} معلوم می‌شود شما احسن المخلوقین هستی دیگر اگر مخلوقی از این بهتر باشد آنکه از این بهتر می‌آفریند او احسن الخالقین است یا اگر مخلوقی بهتر از این باشد من اگر او را بیافرینم می‌شوم احسن الخالقین.

سؤال: جواب: انسان گاهی به آنچه را که قرآن فرمود ایمان می‌آورد و قرآن فرمود انسان فطرتاً این جنیع است. پس انسان این است اگر انسان این است دین هم برای همین آمده دیگر، دیگر دین دو تا نخواهد بود می‌ماند منهای و شریعت، بله منهای و شریعت کاملاً مختلف است منهای و شریعت یعنی چه اینکه ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا﴾^{۱۹} بالاخره انسانهای عصرهای گوناگون، مصرهای گوناگون، نژادهای گوناگون با پیشرفتهای صنایع و مانند آن خواسته‌هایی دارند زمان مقتضیاتی دارد پیشرفتهای علوم مقتضیاتی دارد اینها شرعه‌ها فرق می‌کند به کدام سمت نماز بخوانیم چند رکعت نماز بخوانیم سالی چند روز، روزه بگیریم چگونه وضو بگیریم و چه جور غسل بکنیم اینها اموری است که در مناهج و شرایع فرق می‌کند یعنی وجود مبارك ابراهیم به يك سبك وجود مبارك موسى به يك سبك وجود مبارك عيسى به يك سبك وجود مبارك داود و سليمان به يك سبك، زمان پیغمبر اسلام عليهم الصلاة وعليهم السلام به يك سبکی دیگر، اینها امور جزئی است و گرنه انسانی که مستعد است برای یافتن

۱۷ - اسراء، ۶۴.

۱۸ - مؤمنون، ۱۴.

۱۹ - مائده، ۴۸.

دین، این يك حقیقت است انسان يك میلیون سال قبل، انسان يك میلیون سال بعد، مثل انسان فعلی است الآن که شش میلیارد بشر روی کره زمین زندگی می‌کنند شما ببینید دهها نژاد و زبان و قومیت و گرایشها هست ولی شما همه اینها را در همایشهای بین المللی می‌بینید همه اینها در يك سلسله اصولی مشترکند قابل تفاهم هستند حرفهای یکدیگر را خوب درك می‌کنند شما ببینید از تاشکند تا واشنگتن، از شرق دور تا غرب دور، از شمال تا جنوب، زن و مرد، اینها در همایشهای بین المللی شرکت می‌کنند اینها حرفهای یکدیگر را خوب می‌فهمند با اینکه مذاهبشان گوناگون، دینشان گوناگون، اگر دین تنبیه پذیر نیست فضلاً از جمع پذیری ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^{۲۰} خوب این تفاهم مشترك، تعامل مشترك، تعاطی مشترك، نشانه آن است که فطرت همه یکی است يك چیز می‌فهمند حالا فرض کنید يك دانشکده فنی باشد در آن چهار تا غربی‌اند چهار تا شرقی‌اند چهار تا شمالی‌اند چهار تا جنوبی‌اند چهار تا پسرنند چهار تا دخترند چهار تا عرب‌اند چهار تا ترك‌اند چهار تا لرنند چهار تا آذری‌اند همه‌شان يك حرف را می‌فهمند اینطور نیست که زن‌ها نفهمند یا مثلاً مردها نفهمند یا تازی نفهمد اینطور نیست در همایشهای بین المللی این است در دانشکده‌های عمومی بین المللی این است در همه مواضع روابط بین‌المللی این است اصول مشترك نشانه آن است که فطرت مشترك است هم زن‌ها و مردها هم نژادهای گوناگون، خوب پس مبدأ قابلی دین یعنی انسانیت انسان یکی است خدای سبحان هم که به این انسانیت انسان علم تام دارد دین هم که باید از آنجا نشأت بگیرد از خدای واحد که که فاعل واحد است برای قابل واحد که انسانیت است جز دین واحد نشأت نمی‌گیرد لذا در سوره مبارکه آل عمران فرمود ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^{۲۱} در بخش دیگر فرمود ﴿وَمِنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ

دیناً فلن یقبل منه^{۲۲} آنچه را که وجود مبارک آدم آورد تا خاتم علیهم السلام همین اسلام است. اسلام نه یعنی مذهب نه یعنی منہاج نه یعنی شریعت خطوط کلی عقاید مشخص است خطوط کلی اخلاق مشخص است خطوط کلی حقوق مشخص است خطوط کلی فقه مشخص است ﴿لکلّ جعلنا منکم شرعة و منہاجاً﴾^{۲۳} آنها هم مشخص است که در زمان وجود مبارک موسی کلیم سلام الله علیه چند رکعت نماز می خواندند ما چند رکعت نماز می خوانیم اینها منہاج و شریعت است آنها چطور طهارت داشتند اینها چطور طهارت دارند آنها چطور مکه می رفتند اینها چطور مکه می روند اینها منہاج و شریعت است که در اثر اعصار و امصار فرق می کند فرمود ﴿لکلّ جعلنا منکم شرعة و منہاجاً﴾^{۲۴} ولی دین یکی است، اسلام یکی است و اگر چنانچه کسی از مرز منہاج و شریعت بخواهد تعدی بکند بخطوط کلی اسلام برسد این نارواست چون آنجا یک صراط است و بیش از یک صراط هم نخواهد بود.

سؤال: جواب: نه تجربه دینی منشأ پیدایش و اثبات دین است که آن را شهود انبیا و وحی انبیا را تجربه دینی می کنند حالا آن صواب یا ناصواب اینکه اینها می خواهند بگویند می خواهند بگویند که همه ادیان در آن منہاج و شرایعشان الیوم حق هستند اینها سه تا حرف دارند یکی تفکیک نکردند بین دین و منہاج، یکی بین گذشته و حال، الیوم هم اگر کسی مسیحی باشد مثل مسلمان کارش حق است الیوم هم اگر کسی یهودی باشد حق است این سخن ناصواب است مشترکات بین یهودیت و مسیحیت که دین است آن توحید است خطوط کلی فقه است خطوط کلی اخلاق است خطوط کلی حقوق است اینها جزو اسلام است که ﴿إنّ الدین عند الله الإسلام﴾^{۲۵} و من یتبغ غیر

۲۲ - آل عمران، ۸۵.

۲۳ - مائده، ۴۸.

۲۴ - مائده، ۴۸.

۲۵ - آل عمران، ۱۹.

الإسلام ديناً»^{۲۶} اما اليوم کسی به طرف کعبه نماز نخواند باز نمازش صحيح است اين مسئله است الآن کسی ماه مبارك رمضان باشد روزه نگیرد يك وقت دیگر روزه بگیرد باز روزه‌اش صحيح است اين مسئله است اين ﴿لکلّ جعلنا منكم شرعةً و منهاجاً﴾^{۲۷} اين مال عصر و مصر است تجربه دينی حالا درست يا نادرست آن وحی است که به وسیله او، انبيا عليهم السلام به وسیله او هم خطوط کلی دين را از ذات اقدس اله دریافت می‌کنند هم آن منهاج و شریعت را از ذات اقدس اله دریافت می‌کنند آنها از راه وحی اين امور را دریافت می‌کنند اينها هر کدام که آمدند ﴿مصدقاً لما بين يديه﴾^{۲۸} هر کدام که آمد دیگری را تصدیق کرد گفت دیگری راست گفته، پيشينيان مبشّر آینده و پسينيان هستند پسينيان مصدّق پيشينيان هستند اين‌ها چون يك گونه راهی‌اند اين از آن روايتهاي بسيار لطيف است که در کتاب صوت العدالة الانسانية است که از معصوم عليه السلام رسیده است که الانبياء إخوة أمهاتهم شتى و دينهم واحد، «الانبياء إخوة أمهاتهم شتى و دينهم واحد» مطلب حق است حالا سند اين روايت را بايد جستجو کنیم پس دين یکی است برای اینکه ديندار یکی است انسان چند جور نيست آن اختلاف عصر و مصر باعث اختلاف منهاج و شریعت است که به کدام سمت نماز بخوانيد اگر کسی مدعی باشد به استناد آیه سورة مبارکه بقره و مائده، اليوم اگر کسی با منهاج يهوديت در شرعه مسيحيت عمل بکند عبادات او صحيح است اين صحيح نيست به تعبير سيدنا الاستاد همين دو تا آیه می‌گويد اگر کسی ايمان به خدا و قيامت داشته باشد يك، و عمل صالح داشته باشد سه ايمان به مبدأ يك، ايمان به آخرت دو، عمل صالح داشته باشد سه، اهل بهشت است آیه سورة مبارکه بقره همين را می‌گويد آیه سورة مائده همين را می‌گويد عمل صالح را دخیل می‌داند ايشان می‌فرمايند در فرهنگ قرآن،

۲۶ - آل عمران، ۸۵.

۲۷ - مائده، ۴۸.

۲۸ - بقره، ۹۷.

عملی صالح است که مطابق با حجت عصر باشد و حجت عصر، وجود مبارك پیغمبر است و اهل بیت، پس انسان باید به این دودمان ایمان داشته باشد از نظر اصول، از نظر عمل، مطابق دستور اینها انجام وظیفه کند از نظر فروع تا بشود عمل صالح وگرنه نماز پشت به قبله، عمل صالح است روزه در ماه شوال، عمل صالح است اگر ذات اقدس اله در قرآن کریم که کلام اوست فرمود ﴿فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ﴾^{۲۹} فرمود کسی روزه نگیرد يك وقت دیگر روزه بگیرد، بگوید چون چند قرن قبل، نیاکان ما در غیر ماه مبارك رمضان روزه می گرفتند من هم در غیر ماه مبارك رمضان روزه می گیرم اینکه عمل صالح نیست چون برای تو ثابت شده است که این معجزه است اگر شك داری ﴿فَأَتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ﴾^{۳۰} اگر برایت ثابت شده است که حرف خداست خوب قبول کن دیگر چطور می شود که برای انسان ثابت بشود که این کلام، کلام خدا است عالماً عامداً عمل نکند بگوید من اهل بهشتم این نیست بنابراین، اگر سخن از مبدأ قابلی است یعنی انسان، انسان واحد لا کثرة فیه اگر از مبدأ فاعلی سخن به میان بیاورند حق واحد لا شریک له، اگر آن حقی که از طرف ذات اقدس اله آمده ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾^{۳۱} آن هم واحد لا شریک له، لذا خطوط کلی این مثلث یکی است می ماند اختلافهایی که در دوره ها و نژادها است آن را با اختلاف منهاج و شریعت امضا کرده است هر ملتی در هر عصری يك آیین خاصی دارند درست است الآن اینچنین نیست که این آیین که سپری شد يك آیین دیگری آمد باز آن ملت ﴿مَاتَبِعُوا قِبْلَتَكَ﴾^{۳۲} باشد و لئن أتیتهم بكل آیه ماتبعوا قِبْلَتَكَ باز اصرار بورزند اینطور نیست.

والحمد لله رب العالمین

۲۹ - بقره، ۱۸۵.

۳۰ - بقره، ۲۳.

۳۱ - بقره، ۱۴۷.

۳۲ - بقره، ۱۴۵.